Persian Language in her historical events



Mehdi Zohrevandi, Applying Literature philosopher, Sadra Philosophy Group
Honorary Member of Sadra Philosophy Group, G.Washington University /USA
Honorary Member of Philosophy and Religion Dept , New York University/USA

Persian Language in her historical events

این مقاله در مجله تیراژه در انگلستان در آدرس اینترنتی ذیل از صفحه ۲۵ الی ۲۹ به چاپ رسیده است

http://tirazhe.net/onewebmedia/%D9%85%D8%A7%D9%87%D9%86%D8%A7%D9%85%D9%87%20%DB%8C%20%D8%A7%D8%AF%D8%A8%DB%8C%20%D8%AA%DB%8C%D8%B1%D8%A7%DA%98%D9%87%20%D8%B4%D9%85%D8%A7%D8%B1%D9%87%20%DB%8C%20%D8%AF%D9%88%D8%A7%D8%B2%D8%AF%D9%87%D9%85.pdf

زبان فارسی در دالان حوادث روزگار

در صفحات اجتماعی صورت نگار(فیسبوک= بر حسب اینکه در زبان فارسی واژه صورت برداری به معنای تهیه فهرستی از چیزی یا کالایی یا... بصورت بالعکس نگارش مطلبی را در فیسبوک بخاطر دو واژه فیس =صورت و بوک به معنای نگارش {بوک را که هم بصورت اسم و هم فعل به معنای متداول کتاب و فعل امری آن به معنای رزو و ثبت آن بر روی نوشته ای به حالت اسم مصدر بکار بردم که در حالت امر بنگار و سپس اسم مصدرش ، نگارش و مرخم آن " نگار " قرار دادم. مضافا که در معنای اسمی " نگار" باز از معنای صورتین (بحال صورت درآمده) نیز بهره بردم}) دیدم تلاشهایی در جهت احیای فرهنگ نوشتاری زبان پارسی اصیل صورت میگیرد .
جدای از نیت پاک این دوستان و عزیزان که برای سربلندی ایران همیشه عزیز ، تلاش میکنندکه واجد انگیزه ای صد چندان درست است ، ولی ترجیح دادم که از نتایج آن بیشتر بنگارم تا ببینیم به پر باری و صحت و راستی صد چندان آن **انگیزه** های پاک ، ممکن است **انگیخته** و نتایج وارونه ای ببار بیاورد یا نه .

مقاله ذیل به این منظور نگاشته شده است.

قبل از ورود به بحث ترجیح می دهم که قدری از تاریخ علم و فلسفه علم ، سخنانی هر چند کلی و نه بر باب ورود جزئی به بحث های فلسفی و کلامی ارایه دهم که قدری ابتدای مبحث را از جمادی و خشکی خارج کنم و هم بقدر توان ، زوایا و وجوه تاریک آنرا روشنی بیفکنم که نتایجش به بحث اصلی ما کمک شایانی خواهد کرد مشروط بر آنکه بر غامضیت آن نیفزایم که نتایجش گرانبار و زینبار شود که از قضا سرانگبین ، صفرا فزاید.

میدانیم که فلسفه از علوم متافیزیکی است که از بیرون از دانش های تجربی به این دانش ها عرضه شد و شروع ان از دانش فهم دینی (دین ها هیچکدام در پیکره دانش نمیگنجند. امری هستند قدسی اما فهم از دین و برداشت های دینی سراسر در مقوله علم جای میگیرند مانند علم فقه و شریعت و هکذا... و همگی قابل چالیدن) آغازیدن گرفت ، هم در مسیحیت و هم در اسلام .(در ادیان دیگری چون ادیان شرقی که ملغمه ای از اشارات و توصیه های اخلاقی است ، اشکال دیگر آن ظاهر گردید.) این سرآغاز علم کلام در این ادیان شد و چنان گستره خود را در این ادیان گشود که بحث های پیچیده عقلی و نحله هایی را پدید آورد (مثل معتزلیون و اشاعره و...) که بحث هایی جدی در زمینه حدوث و قدم و غیره در دین جزء نهاده های دینی شد و با عقل گرایی Rationalism نسبت مستقیم یا غیر مستقیم یافت. در مسیحیت ابر فیلسوفی چون حضرت سنت آگوستین (سن توما آکن) Saint Tomas Aquinas که کشیش و فیلسوفی قدر و افلاطونی مسلک و در اسلام حضراتی چون ابو نصر فارابی El Farabi و شیخ الرییس ابو علی سینا Avicina که حکیمانی ارسطایی مسلک بودند و بالاخص ابن سینا که در کتبش به شدت میتوان رد پای پیوند ترتیبات عقلی را با پیکره های دینی مشاهده کرد ، در این خصوص به تلاشهایی سترگ دست زدند. شاید بی دلیل نبود که مسیحیت در این راه قدم اول را گذارد ، چه اینکه اندیشمندان دینی مسیحی بر این باور بودند که با عقلانی کردن بخش مهمی از فهم دینی ، می توان آنرا نزد خداباوران مسیحی ، منطقی کرد و سهل الهضم . لذا در پی آن بودند که چنین انگاره هایی را بر دین عارض کنند.

Persian Language in her historical events

در اسلام هم با ورود فارابی و ابن سینا این تکوین شکل گرفت (دانشمندان قدر دیگری نیز بودند چون حضرات خواجه نصیر و ابو ریحان بیرونی و... که بر این هم افزایی کمک شایانی کردند ولی سهم این دو و بالاخص ابن سینا بسیار بارزتر بود). ابن سینا چنان است که حضرت سن توما آکن به شاگردی او معترف(نقل مضمون از ژیلسون ، فیلسوف مسیحی) و حتی در مقدمه کتاب المشرقی خود با خضوع بر برتری علمی خود بر حضرت معلم اول ارسطا طالیس اشاراتی دارد. او قبل از آنکه حکیم طب باشد ، فیلسوف قدری بود چیزی که هم اکنون نزد ایرانیان نیز مغفول افتاده و او را بیشتر به مثابه داوینچی ، حکیمی عالیقدر میشمردند که صد البته درست هم هست ولی کاری که در فلسفه کرد ، کاری بود کارستان و وزانت امروز فلسفه مشایی (پیروان مکتب ارسطویی) بدست با کفایت او اتفاق افتاد. او میگفت که اگر ارسطو نزد دیگران بزرگ است و بیشتر باور عمومی بر آن است ، بهتر است ما حرفمان را از زبان او بگوییم تا اقبال دوستدارن و رهروان ، بیشتر شود چون فی الواقع برایش نهادینه شدن دانش مهم بود ، نه فخر فروشی های عامیانه.

ابن سینا بر موارد و گزاره های فلسفی یونان ، اقامه دلیل کرد.چیزی که قبل از او کسی جرات آنرا نداشت. بعد ها غول پیکرانی چون حضرت ملا هادی سبزواری که بر طبیعات ارسطو شروحی را نوشت و پیکره انرا به نقادی های عالمانه به لرزه انداخت که حتی از عهده ابن سینا هم خارج بود.

ولی داستان به اینجا ختم نشد بلکه از دایره دین داران ، کسی چون حضرت امام محمد غزالی Algazel پدید آمد که یکسره علم و پرچم مخالفت را با فیلسوفان بر افراشت و آنان را به مثابه بدعت گذاران عامد به فعل خویش ، حتی تا مرز تکفیر بر تازیانه قلم خود نواخت و کتاب بسیار گرانسنگ " تهافت الفلاسفه" را نگاشت. این اندیشمند بزرگ دینی که شافعی مسلک بود و مطالعات عمیقی در دین و فلسفه داشت هم پیکره سنتی دین زمانه خود را بر هم ریخت و کتاب "احیا علوم " را نگاشت که در انتهای عمرش تصحیحاتی بر آن کرد که امروزه بنام "کیمیای سعادت" شناخته میشود و هم چنان کرد که تا قرن ها ریشه فلسفه را در کشورهای اسلامی خشکاند ولی در ایران زیاد مورد توجه قرار نگرفت. او راه تصوف و عرفان را ، راهی بسیار موجز و رهگشا در دین میدانست و بشدت با شریعت سنت مدار ، سر ناسازگاری داشت .
در مقدمه احیا علوم میگوید " کار بدانجا رسیده که علوم دین، مندرس و متروک است و منار هدایت، محو و نامعلوم. اینان برای مردم چنین جلوه‌گر کرده‌اند که علمی نیست جز علم فتوای قضاوت که به وسیله آن قاضیان بتوانند فصل خصومت کنند و یا جدل که فخر فروشان با آن بر دشمن خود پیروزی یابند و یا سخنانی موزون و دل فریب که واعظان عوام را با آن دلخوش کنند "
علیرغم تلاشهای غزالی نهایتا این علوم بر گستره فهم دینی وارد شد و چنان در آن تنیده شد که دیگر انفکاک آن تقریبا نا ممکن به نظر می رسد.

قبل از فلسفه و برای فلسفیدن ، نیاز به یک علم دیگری بود که انسجام تفکر فلسفی را برآن پایه گذاری کنند که آن چیزی نبود جز " منطق" Logic" که تمام قد در کنار فلسفه ایستاد و رشد کرد و در حین پالایش فلسفی ، خود را فربه تر هم می ساخت. » در واقع در تعریف منطق آورده اند که روشی است که ذهن را به هنگام تفکر از خطا باز می دارد. لذا منطق ارسطویی چنان مستحکم وارد این عرصه شد که نه تنها یارای کشیدن بار فلسفه ، بلکه تمای بار علوم دیگر را به لحاظ ممیزی و پالایش و از هم گسیختگی و متجانس کردن Consistency بر عهده گرفت و این مهم را تا به امروز بر دوش خود میکشد و در این راه خود را نیز پالایش کرده وبا جامه ای نو ، امروزه تمام قد در کنار همه علوم چه متافیزیکی و چه قیاسی و یا استقرایی حاضر و ناظر کرده است.

. تا اینجا امر بر فهم مطلب ، به کفایت می رسد که چگونه این دو علم ، بر پیکره علوم دیگر، تاثیر گذاری مستقیم و غیر مستقیم دارند. و اما امروز فلسفه های آنالیتیک و پوزیویستی و اگزیستانسیالیستی و سکولاریستی و... چنان اندام های علوم بالاخص علوم دینی را نحیف یا فربه ساخته اند که دیگر نمی توان حضور آنان را نادیده گرفت.

Persian Language in her historical events

منطق ارسطویی که در اشکال و جامه های جدیدش (منطق آنالیتیک) خود را زیر پایه هایی از ریاضی جدید و آنالیز عددی" Numerical Analysis" و انواع معادلات جبری و توابع آن ، حد و پیوستگی" Limit & continuation" و مشتق "Derivations" و انتگرال و....را استحکام بخشیده اند که دیگر بدون ان نمیتوان از ابقا این علوم سخنی به میان اورد.

هندسه اقلیدسی با قدری بالا گرفتن بحث زمان و مکان و اشکال محتمل غیر سطحی و سرعتهای بالا (وضع سرعت هایی در حد نور) چنان نحیف و بی مایه ظاهر شد که به یکباره در فیزیک کیهانی و فیزیک جدید ازآن دست شستند و هندسه احجام نامتقارن(هندسه نا اقلیدسی که بنام واضعش هندسه لباچقسکی نام گرفت و همچنین دو انشقاق دیگر بنام هندسه ریمانی و هندسه سهموی شکل گرفت) بر میدان رقابت وارد شد و بحث هذلولی ها " Hyperbola" کلا فیزیک و مکانیک نیوتنی را فشل و بی مایه در تبیین پدیده های جدید کرد که سرانجام مکانیک کوانتمی و فیزیک نظری جدید را بر پایه تئوری های جدید استوار نمود و داستان ظریف نسبیت خاص و سرانجام با ورود بعد "زمان" در نسبیت عام و در توضیح دنیای جدید بر اریکه حکومت جلوس کردند و دیری نپایید (در حدود ۷۰ سال) که اشکال جدیدتری از فضا با اشعه پس زمینه کیهانی و محاسبات جدید ریاضی گونه آن در احجام هندسی و رویه های فضا-زمان که این اواخر، کاری بس عظیم توسط دختر نازنینمان ، پروفسور مریم میرزاخانی در حال بازسازی آنست که رهگشایی بیشتری از نظریه های استاندارد ، ریسمانی" String Theory" و نظریه M که ابعاد مکانی را به ۹ بعد (باضافه بعد زمان جمعا ۱۰ بعد) و آخرین آن که تئوری F که توسط پرفسور کامران وفا بر اریکه نشست که بعد زمانی را از خطی Linear به رویه ای "Branes" (دو بعدی بصورت صفحه ای)، چنان بشدت باورهای گذشته ما را نسبت به نماهایی جدید از خلقت و هستی دگرگون کرده است که دیگر رجعت به آن نه مطلوب است و نه ممکن .

این مطالب بعرض رسید تا ببینیم که جای منطق و حوزه نفوذ آن در پیکره زندگی مادی و معنوی ما تا به کجاست. آنچه فی الواقع در فیزیک مدرن و کیهانی اتفاق افتاد آن بود که نشان داد که دیگر هیچ چیز در جای و تعبیر اسبق خود قرار ندارد و نخواهد داشت. ماده ای که موضوع این علوم بود نه بصورت قبل ، دیگر نه اشکالشان آن بود و نه بسان طبیعتی ثابت با صورتهای متغیر چهره نمایی میکردند {(در حوزه فلسفه نیز با مطرح شدن فلسفه صدرایی و متعالیه "Transcendantalism" (جواهر و صورت های متغیر = حرکت جوهری) بکل آب سردی ریخته شد بر فلسفه ارسطایی و سینایی (جواهر ثابته و صورت های متغیر) و انقلابی عظیم در فلسفه ایجاد کرد که پس لرزه های آن تا قرنها باقی بود)} . حتی در یک سده گذشته ، بحث ماده و انرژی از تعاملات زیر اتمها با اسپین (دوران) های صحیح و کسری (ماده دارای اسپین کسری و انرژی دارای اسپین های صحیح میباشند) که در یک تحول عظیم به اسپین ها با نسبت دوران های موهومی هم رسیده است و چنان ذهن را از درک آن عاجز کرده است که فاصله علوم ریاضی را از علوم استقرایی بیشتر و پایه قیاسی ریاضی را به علومی وهمی (از لحاظ مصادیق) محاسبانی کرده است .

ذرات زیر اتمی به پوزیترون و نوترون و زی Z ها و تاکیون ها کشیده شده که دیگر قابل رویت نیستند . گراویتون ها (اگر بتوان نام ذرات بر آنها گذارد) هنوز هم در عرصه عدم همنوایی با فاکتور های دیگر در آخرین نظریه ها (قبل از F) تکتازی میکند و تعامل آن بر کل هستی سوالات بسیاری را پیش روی عالمان این علوم نهاده است.

اگر میزان و مقدار آنها که در حال کشندگی هستند بر نیروی قوی Strong Force بین ذرات غلبه کند ، دیگر نه تو مانی و نه من و نه هستی. ذر یک آشوب Chaos کیهانی غوطه ور میشویم و.....

- این درهم پیچیدشدن مفاهیم در فیزیک نظری به واسطه محاسبات ریاضی مدرن (بعنوان مثال معادلات تانسوری و بسط فوریه و اصل طرد پاولی و ابر شار ها Super Fluid) تعاملاتی را از ساده انگاری های اقلیدسی (ریاضی) و نیوتنی (مکانیک حرکت) و سینایی (فلسفه) در جهان ملموس ما کاملا بر هم ریخته است.
-

Persian Language in her historical events

تصور کنید که با تغییر فرکانس نور ، دیگر زرد را زرد نخواهید دید و با یک تغییر فرکانس طیف از فرا بنفش تا فرو سرخ میتوان رنگ آمیزی خلقت را دگرگون کرد. با قدری تغییر در گراویتون ها (ذرات حامل نیروی جاذبه) دیگر اشکال اجسام و یا حالت هایشان این نخواهد بود.

این نشانگر آنست که آن ثبات پیشین کامل بر هم ریخته است و اصل بر آن قرار گرفته که دیگر از "ثِبات" حرف نزنیم و منتظر ثبات های پسینی پی در پی نباشیم. گویا ذر یک بیقراری مستمر ولی نظام مند قرار گرفته ایم (چونان حرکت در جوهر با قبول جوهر متغیر و تغییرش در خودش و با حفظ پیکره جوهر) که ذات این داستان را " تغییر" بدانیم ، منتها مراقب باشیم که انرا با آشفتگی یکی نگیریم.

این مختصر توضیحات بدان علت بود که دریابیم که فعلا در چه جهانی و با چه مفاهیم و انگاره هایی زندگی میکنیم.

حال بر گردیم به بحث منطق و فلسفه. در فلسفه بابی داریم بنام معقولات intelligibilia که به دو قسمت تقسیم بندی شده (اولین بار حضرت ابن سینا در کتاب الهیات خود دست به این فراز مهم و بزرگ زد) . یکی را معقولات اولیه "Primary Intelligibilia" مینامیم که توضیح ساده اش اینست که مفاهیمی هستند که مستقیما از امور حسی به ذهن متبادر میشوند. مانند مفهمو م درخت در ذهن. (در واقع همان مصداق و تصدیق یا آگاهی و گواهی به تعبیر حضرت دکتر مهدی حایری یزدی رحمه الله علیه میباشند) . آن مفاهیمی که بطور غیر مستقیم از امور غیر حسی به ذهن متبادر میشود را معقولات ثانی seconday Intelligibilia مینامند که حسب اینکه عارض خارج از ذهن موجود باشد و ظرف ذهنی عارض بر معروض گردد آنرا منطقی Logical Secondary Intelligibilia و اگر معروض و عارض هر دو ذهنی باشد ، فلسفی Philosophic Secondary Intelligibilia خواهند شد.

بیش از این، دیگر توضیحات خسته کننده و کسالت بار خواهد شد. فقط ذکر این نکته را ضروری میدانم که این تقسیم بندی آخری را ابن سینا هویت بخشید و بعد ها توسط ملا هادی سبزواری و ملا صدرا و دکتر حایری و مرتضی مطهری در بخش معقولات ثانی فلسفی هم تعریض گردید و هم به فربهی و خوش تراشی تزیین شد.

آنچه فعلا مد نظر ماست همان معقولات اولیه میباشد. این همان است که در زندگی روزمره با آن خیلی سر و کار داریم. بحث من بر سر آنست که اشیا و موجودات خارجی نه به برداشت نسبی دید ما (بر این معتقدم که از امری واحد تعابیری گوناگون و نسبی میتوان داشت) که واقعا در نحوه شکلی وجود آنچه که آنرا ، اشیا و یا هر وجود شکلی دیگر مینامیم با از دست دادن مفاهیم اولیه ماده و انرژی در فیزیک نیوتنی و مفاهیم شناوری از فوتون و موج و زیر اتم ها و ریز اتم ها بر آنچه میبینیم ، باید قدری تامل کنیم.

با بر هم ریختن این اشکال ، قطعا ادراکات ما از آنها (معقولات اولیه و ثانی ما) دیگر آن ادراکات نخواهد بود گرچه ما یک ماندگاری بدون تغییر در وجود عینی مان مشاهده میکنیم که این نباید ما را بفریبد چون ادراکات ما از آنها دچار فربهی و تغییر شده است. سیاهیی که در عمق فضا ما میبینم ، فی الواقع نتیجه ندیدن ماست.(بعلت عدم وجود نور ، ما آنچه که منیر مستقیم یا غیر مستقیم نیست را تاریک یا سیاه مینامیم) .

حال به بحث اصلی خودمان که حوزه هنر و زبان پارسی است کاملا نزدیک شدیم و توضیحات بعدی با این توضیحاتی که ارایه کردیم قدری رهگشا خواهد بود.

Persian Language in her historical events

زبان زیبای فارسی در حدود ۱۴۰۰ سال پیش چه خواسته یا ناخواسته با واژه های عربی (از بکار بردن معادل پارسی برای فارسی بصورت بیش از حد و تازی برای عربی پرهیز میکنم. دیده ام عوام با تحریک دیگران ، شایعاتی میسازند که در خور فضل ایرانی نیست . پارسی را به نوعی واق واق (از پارس کردن) و از این طرف تازی را به سگ شکاری تعبیر کردن مرا یاد جنگ شیعه و سنی میاندازد و تلاشم بر این است که از اینگونه موارد پرهیز کنم) در هم رفته است و ترکیب موزونی و متجانسی را بنام زبان فارسی با مصادیق بسیار روح انگیز ، امروزه پیش روی ما نهاده است . بعنوان مثال در جایی دیدم که دوست دانشمندم جناب آقای نجف خصال برای کلمه صعب العبور معادل " سخت گذر " را برگزیده است . ولی تصدیق کلمه صعب العبور (بد نیست از این کلمه بعنوان نمونه استفاده کنم جهت تبیین معقولات . مفاهیمی که از صعب العبور بر ذهن متبادر میشود از اقسام معقولات ثانی است نه اولیه . زیرا از ادراکات غیر حسی برخواسته است.) در ذهن بسیار متعدد و متنوع تر است تا سخت گذر و این بیانگر ایجاز گونه زبان عربی است در این فقره.

کلمات عربی بصورت ایجاز گونه هم خانوادگی گسترده ای از کلمات را با خود به همراه دارند که زبان فارسی فاقد آنست. نگاه کنید به همین کلمه صعب العبور . اگر صعب را سخت و صعوبت را سختی ترجمان کردیم آنگاه مصعوب را چه بنامیم گرچه کاربردش مصطلح نیست؟ بدین سیاق بگیرید کلمات "ساری" که اگر معادل کنیم " جاری" که خود عربی است و مسری و تسری و ....کار قدری سخت خواهد شد.کلمات بیشمار دیگری وجود دارد که در بعضی از آنها یا مصادیق خیلی دور از ذهن هستند و مخاطب را در فهم دچار اشکال و بعضا بد فهمی میکند یا واقعا برای یافتنش یک همت فکری جمعی نیاز است که در آنصورت باید برای نهادینه کردن آن بشدت و در طی زمان باید کار کنیم و گاه گداری یک نسل برای جایگزینی آن با مفاهیم قبلی و یا حتی برای ایجاد مفاهیم جدید و قت و صبر نیاز است.

داستان در زبان انگلیسی قدری متفاوت است. در این زبان هم تعاملات کلماتی و ورود و خروج کلمات خارجی زیادی صورت گرفته است (ریشه این زبان ها لاتین است و از آن ابشخور بقدر نیازشان رفع عطش کرده اند) منتها چون پایه علوم جدید قرار گرفته اند لاجرم تبیین و ترجمان آنها به زبان فارسی یک ضرورت عقلی و علمی است ولی کار بشدت با صعوبت (سختی) بیشتر ولی با لزوم و کفایت بیشتر می رود.

در علوم پزشکی که تقریبا از این معادل سازی ها عاجزیم و جز الفاظ بسیار قدیمی و بعضا عربی مانند معده و صفرا استفاده میکنیم ولی در بخشهای تخصصی مثلا در چشم پزشکی و اعصاب و روان کارمان به یکسره تمام است. در بخش عصب (نرون ها) و سلولهای عصبی انتقال پیامها (سیناپس و آکسونها) از معادل سازی پاک بی بهره ایم و البته چنان این مفاهیم در ذهن پزشکان مصداق یافته است که شاید دیگر معادل سازی مطلوب نباشد.
در بخش اندام های داخلی بدن مانند غدد پانکراس و لوزالمعده (گویا این آخری از شکل آن اسم گذاری شده است) خلع سلاح میشویم. ولی تلاشها همچنان ادامه دارد و مثلا در پرتو درمانی که معادل زیبایی از فارسی را به نمایش گذاشته ایم ولی پرتو درمانی اطلاق به روش میباشد نه مصادیق عینی و حسی (معقولات اولیه). در واقع از عملکرد ، معادل گیری برای فارسی شده است.

آنجا که داستان ظریف معقولات ثانی (فهم از موارد غیر حسی) پیش می اید کار به بخش فلسفی و نوع تجریدی (Abstraction) آن کشیده میشود بعلت قرابت این علم با زبان ترجمان عربی در زمان خودش که زبان غالب بوده است از چنان فربهی برخوردار شده است که برای معادل سازی مثلا(Perception) اگر " درک" را فهم معادل کنیم باز به عربی در غلتیده ایم و دقیقا این کلمه را نمیتوان " آگاهی" معنا کرد که بشدت در کلام فلسفی معنای دیگری دارد و این نشانگر انست که هر کدام در معنای تجریدی خودش ، فهم و معنای دگری دارد.
بر هم آمیختن این مفاهیم ، ما را دچار مغالطه ای (Fallacy) دانش سوز خواهد کرد.

Persian Language in her historical events

مخلص کلام اینست که در این راه اجر همه عزیزان ستودنی است و ارجمند ولی بدانیم از برای چه منظوری در پی این معادل سازی هستیم. آیا مسابقه ای است جهت پیرایش زبان پارسی (که اگر فقط به ظاهر امر کفایت کنیم در یک مسابقه بی نتیجه شرکت جسته ایم و کلماتی خلق می کنیم که تا مدت مدیدی مصادیق آن برای فهم مردم بی معنا و بیگانه خواهد بود. ((و این حداقل وقتی میسر است که یا کاربرد آن معلوم باشد و یا عین ما به ازاء آن در خارج موجود باشد که به سیاق نسل آباء و اجدادی این حقیر ، یا با لمسیدن پیکره پیل چگونگی پیل در خارج از ذهن فهم گردد و یا از کاربرد عملی مصداق آن (مانند کلمه جرثقیل که یک جمله جا افتاده است که به مثابه یک کلمه با مفهمومی وسیع بر تعدد مصادیقش عمل میکند که مثلا اگر بتوان آنرا سنگین بر یا سنگین کش (همانند یدک کش).... معادل کنیم شاید ده درصد مفهوم را رسانده ایم. مفهوم معنای تحرک ارتفاعی آن هنوز بر هر دو کلمه بی تصدیق است)) ولی وقتی کار به معادل سازی در امور غیر حسی میرسد (معقولات ثانی Secondary Intelligibilia) کار بسیار دشوار خواهد شد و احتراز از کلمات عربی بالاخص در بحث تخصصی ، ما را چنان به گمراهی خواهد انداخت که پاک از این مقوله باید دست بشوییم.

الفاظی چون " واهب الوجود" یا " واجب الوجود" و اصلا کلمه " وجود" و " واجد" در جای تخصصی خود ، واقعا اعراض از کلمه عربی آن ممکن است که بشدت در فهم درست آن ما را به خطاهای عمیق مفهومی دچار می نماید.

در ابتدای بحث خشکی و صعوبت آن کاملا آشکار بود ولی در میانه نوشتار میرود که بر نرمی و لطافت آن در هضم مفاهیم افزوده گردد . حال قدری واگویه هایی دارم که دیگر آب زلال شود و راحت الحلقوم و فرحناک.

- غنای فرهنگی یک سرزمین به دانش و بینش مردمان آن سرزمین و رفتار ها و هنجار های متجانس از آن ، وابسته است. در سرزمین های خاور دور (ژاپن و هندو چین) فرهنگ بودایی و آموزه های کنفسیوسی ریشه در فرهنگ آن سرزمین دوانده است و اصالت این ریشه ها در بطن زندگی جاری مردمانشان ، نمود پیدا کرده است. آن زبان و فرهنگ را در رشد درونی خویش و فربهی فرهنگشان بکار برده اند و پذیرفته اند که تمدن (نه فرهنگ) غرب در تکنولوژی گوی سبقت و سرعت را ربوده است و به آن تن داده اند بالاخص ژاپن چنان رفت که خود بخشی از تمدن غرب امروز شده است.

- چنین روشی را بالاخص در حوزه اقتصاد ، امروزه چین ، در حال دنبال کردن است که البته راه درازی در پیش دارد ولی بعلت جمعیت فراوانش و مصرف کنندگان با القوه ، در حال باز کردن راه زبانی خود (ماندارین) به حوزه های دیگر است.

- در ایران بزرگ (از بخشی از شبه قاره تا بخشی از ارز روم و بخش هایی از آفریقا) ، گستره زبان فارسی (به معنای امروزین آن) هنوز از قدرت و روانی خاصی برخوردار است .

-

من شخصا به بخش هند و کوش و بخشی از ازبکستان و تاجیکستان و افغانستان که فارسی را با گویش های بسیار زیبا و شیرین چنان بکار میبرند سفر کرده ام که حظ انسان را از شنیدن گویش هایشان چندین برابر میکند. مثلا بجای اینکه بگویند " مرا دیوانه کردی" میگویند " تو ، سرم ویران کردی " و.... ولی بعلت دسترسی کمتر به منابعی که ما ایرانیان بطور اخص به آن دسترسی داشته ایم و مضافا بعلت در سیطره بودن بخش هایی از آن اقالیم در سیطره حکومت های خودکامه نظیر روسیه تزاری و شوروی سوسیالیستی و یا امپراطوری انگلستان ،   در افغانستان و هند و پاکستان ، آنان نتوانستند همچون ما به ابزار

Persian Language in her historical events

های توانمند تمدنی دست یابند ولی از لحاظ غنای فرهنگی با بالیدن بر رودکی کبیر و جوینی و مولوی و اقبال لاهوری و دهلوی و... هنوز بسیار حرفهایی با مضامین بلند برای گویش دارند.

- و اما داستان در ایران گویا چیز دیگری است. با انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹ و شکل گیری حکومت جدید و بالطبع قطع منابع و منافع عده ای و جاری شدن آن منافع در دست حکومت جدید ، باد تغییرات شدیدی وزیدن گرفت . قبل از این فروپاشی ، ایران در مسیری از گذر تاریخی خودش قرار گرفته بود که لاجرم بخشی عمده ای از آن مربوط به تغییرات عوامل بیرونی در عرصه های جهانی بود. چون این مطلب را در این بخش نمی خواهیم به جزییات بکاویم ، فقط به چندین تغییراتی که بعضا بصورت رو بنایی بود کفایت میکنیم مخصوصا تغییراتی که به بحث ما بیشتر نزدیک است.
-

- در ۷ سال آخر حکومت پهلوی تلاشی شگرف جهت جدا کردن فرهنگ ایرانی از فرهنگ سنتی دینی آن صورت گرفت که در ادامه تلاش های بود که در زمان پهلوی اول شروع شده بود. جشن های ۲۵۰۰ ساله که نمایشی بود در این جهت و تحمل هزینه های گزاف از پول باد آورده منابع ملی این مرز وبوم در جهت تکمیل پروژه انتقال آرام Smooth Transition از ایران سنتی به ایران مدرن و در این مسیر بوق را از سر گشادش نواختند. حذف بخش مهمی از تاریخ و فرهنگ مذهبی و اتصال آن با بازگشت به دوران شاهنشاهی ایران از زمان کوروش کبیر.
-
- در واقع واگویه های دکتر سورنا پارسی در این مورد بسیار گویاست که کتابت (فرهنگ اصیل) را رها کردند و به کتیبه(بخوانید کتیبت) سازی (تاریخ سازی بر اساس قدمت) رو آوردند و همانند دیگر طبل سازان تاریخ که کاری بدون تکمیل مایه های اصیل آن میکنند ، اما پر صدا ، انجام شد. ریشه های آن عوامل بسیارند و در این مقال جای آن نیست ولی آن نکته که در پی آنم ، اینست که زبان فارسی هم در این مسیر بصورت ابزاری افتاد. دقیقا با همین نگرش زبان فارسی هم از این انتقال در امان نماند و وسیله ای در جهت این بزرگنمایی فرهنگ ایرانی شد.(بگذریم در این مسیر چه نظریه هایی بر تشبث به ملی گرایی هم مطرح شد.) و در این راه شروع به تمیزکاری تاریخی کردند. تمام کشور گشایی های کوروش و داریوش کبیر Great Cyrus/Great Darius را بعنوان حرکت آزادیخواهانه در جهت رهایش اقوام در بند بالاخص یهودیان ثبت و ضبط کردند و شروع به خوراندن از راه کتیبت سازی . چنان وانمود کردند که گویا در ۳۵۰۰ سال پیش مردمان برداشتشان از آزادی بیش از فهم امروزین ما بوده است و چنان مدینه فاضله ای از زندگی آن دوران ساختند که همه در حسرتش انگشت افسوس به دهان بگزند.
-
- تصور حکومت های مردمی و غیر مردمسالار در ۳۵۰۰ سال پیش فقط یک رویا ی زیباست برای هجو تاریخ. یادمان نرود که در هیچ برهه ای از تاریخ نمیتوان ثبات را از عدم تجانس اجزا ، نه تعریف کرد و نه باور. مثلا نمی توان پذیرفت که در یک دوره تاریخی که تمام امپراطوری ها به کشورگشایی مشغول بودند از یک هارمونی در بخش تولید محصولات کشاورزی یا پیشرفت منابع اقتصادی برخوردار بود .
-
- این یادمان باشد که تاریخ هر عصر کاملا با وضعیت اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی و هنری و سیاسی همان عصر متوازن میگردد و اتفاقا بر هم خوردگی این عوامل است که تاریخ ها را در مسیر تغییر قرار میدهد و به تعادلی نوین تا مجددا تغییر عوامل و....این داستان ساری و جاری در مسیر تاریخ است.
-

Persian Language in her historical events

شاید بتوان گفت که اولین پایه های پارلمنتاریسم را در حکومت سزار روم و آنهم نه برای رفاه مردم ، بلکه در جهت منافع طبقاتی خاص و بالطبع در جهت از بین بردن منافع دیگر اقشار شکل گرفت . Gladiartorship (خوشحال سازی از طریق جنگاوری) به تعبیر امروزین ما کاریست در خور انسان های وحشی ، بلکه در روزگار خودش امری بسیار پسندیده و عادی بود و در حضور همان پارلمان روم انجام میشد.

در ۱۴۰۰ سال پیش طوفانی عطیم این امپراطوری ها را درنوردید و ایران نیز در امان نماند. جالب است بدانیم که در زمان حمله اعراب به ایران ، اتفاقا ایرانیان خداپرست بودند و تابع دین پیامبر بزرگشان ، زرتشت. آیا میتوان تصور کرد که اعراب آنقدر قوی بودند که بتوانند یک امپراطوری را اینچنین در بنوردند؟ اگر ایران اینقدر ضعیف بود ، رم در کنار آن تا بن دندان مسلح ، چرا جرات دست اندازی پیدا نمیکرد ؟ نگاهی به وضعیت ساختار دینی آن زمان ایران که بشدت حکومتی شده بود و موبدان وابسته دربار که مويد احکام ظالمانه دربار و نهایتا عدم موزونیت وضعیت رفاه اجتماعی و اقتصادی مردم شدند ، چنان راه را بر ورود نه چندان شجاعانه اعراب به ایران باز کرد که سرگذشت آن در تواریخ ثبت است. بگذریم که بسیار شعار های دین جدید در برابری و احسان و خداپرستی و رهایش از دیگر پرستی در این تغییر موثر بود تا جایی که ایرانیان همت میگماشتند و سرداران خودشان را به انتقام وضعیت موجودشان ، به قتل می رساندند و راه را برای اعراب هموارتر.

- بنده ورود اسلام را با ورود اعراب به ایران یکسان نمیگیرم و نمی پذیرم. ورود اعراب در زمان عمر ابن خطاب یک حرکت داعش گونه بود که با جنایت و فجایع بی حد که در بخش فرهنگی آن سوزاندن کتب و کتابخانه ها ی بزرگ (کتابخانه نیشابور) از فرهنگ ایران بود که از حافظه تاریخی این مردم پاک نخواهد شد ، بگذریم از فجایع تجاوز به زنان و کشتار مردم و...که البته در آن دوران امری بسیار طبیعی در جنگها میبود.(هنوز یادمان نرفته است که اعراب عراقی در ۸ سال جنگ به این مردم و مملکت چه کردند ، تصور کنید در ۱۳۶۵ سال پیش چه ها که نکردند. بگذریم) ، اسلام زمانی وارد ایران شد که فرهنگ آن در تعامل با فرهنگ ایران قرار گرفت که با ورود بخشی از فرهنگ و فلسفه یونان ، شکل زیبای آن نضج گرفت و نهایتا با غنای ادبی و فلسفی و کلامی در سده های ۹ و ۱۰ به اوج خود رسید.

قصدم از این مقدمات اینست که نشان دهم که بین ورود اعراب عرب زبان با ورود فرهنگ اسلام به زبان عربی فرقی سترگ بنهیم و دچار مغالطه این دو داستان نگردیم و این دو را یکسان نپنداریم.
حال میتوان بدقت این امر را متفطن شد که زبان پارسی در چه فراز ها و نشیب های دورانی خودش در این ۳۵۰۰ سال قرار گرفته و هاضم چه فرهنگ هایی بوده است. در بخش شعری چنان مفاهیم بلندی را در اشعار مولانا و آموزه های اجتماعی در اشعار سعدی و واگویه های عرفانی در حافظ و صناعت های شعری در سنایی و نظامی و... را تا به امروز میبینیم که از شعف بر خود میبالیم . در حوزه موسیقایی نیز کار به این منوال بوده است و ترتیب و گام و دستگاه های متفاوت آن مخصوصا در ۵۰ سال اخیر یکی از شاهکار های هنری را خلق کرده است و هنرمندانی سترگ که نیازی به بردن نامشان نیست را خلق کرده است.

در این اثنا فرهنگ کوچه نیز شکل خود را در تمام زمان ها داشته است و امروز هم شکل امروزین خود را دارد. در بخش گویش های آن ، گویشهایی قوی و ظرایف و لطایف هنری که کمتر زبانی را به این حد موجز بتوان یافت که اینگونه خود را در معرض دلبری قرار داده باشد. عرصه هایی از ترکیبات متفاوت ، به شکل همان ظرف زمانه خود. حتی در استفاده از الفاظ رکیک نیز با کاربرد حروفی نظیر " خ م ک ش س ی " که به تعبیر مرحوم هدایت حروف های خشن ساز هستند ترکیباتی از کلمات بسیار زشت و کاربردی و آهنگین میسازد و در مواقعی که جانشان به لبشان میرسد ، برای کاهش بار روانی به آنها متوسل میشوند و در خیلی از موارد بسیار هم کارساز . (شک نکنید

Persian Language in her historical events

که ساختن آن کلمات و بکار گیری شان بیماری ست سهمگین که نیازمند استفاده از طبیبان روانی /اجتماعی سترگ برای رفع آنست) براستی این از معجزات این زبان است.

امروزه این زبان شیرین با گویشهای متفاوت آن ، بخشی از هویت فرهنگی ایران و ایرانی است. تلاش به جهت پیرایش (به ضرورت) و پالایش آن از کلمات بیگانه و معادلسازی و نهادینه کردن آن در این زبان (که آنرا مقدس هم باید نامید) از واجبات است بشرط آنکه عمیقا درک کنیم که :

۱- زبان عربی که با زبان فارسی امتزاج یافته است دیگر زبان بیگانه ای از زبان فارسی نیست بلکه همین فارسی امتزاج یافته است که کاربرد هر روزین ماست که در بطن مفهومی خود پاره هایی از زبان عربی را در خود هضم کرده است و انفکاک اجزایی آن میتواند آنرا از هستی ساقط کند. این انفکاک نه مطلوب است نه ممکن. از آن نظر مطلوب نیست چون زبان فعلی را از دایره مفهومی خارج میکند و صعوبت و سختی کار را در درک مفاهیم مصادیق {تصدیق بر ذهن} (طبق توضیحاتی که در قبل گفته شد) می افزاید و نه ممکن است چون شالوده آن ، بر هم میپاشد و به خلق زبانی دیگر   منجر می شود که تصور آن آزاردهنده است. (نگاه کنید به نوع نگارش در ترکیه که دقیقا بر همین سیاق غلط رفت و ترگلیسی Torgilisi نویس شدند و گسست نسلی در فهم متون تاریخی خودش برای نسل بعد ایجاد گرد)

۲- در ورود کلمات کوچه و کلمات بیگانه جدید باید بشدت این پیراش و پالایش صورت گیرد.کلماتی که بر مصادیق، تصدیق درستی ندارند و بصورت اختصار بکار میروند و برای تفهیمشان نیاز به توضیح است مثل " خض" (در مورد کلمه "خض"   این حقیر برای مدت مدیدی تصورم این بود که نوشتار آن " خز" است به معنای کرک و پشم ولی دیدم مصداقش با مفهومش ناسازگار است لذا به جستجو وکاوش پرداختم و دیدم املای درست نوشتاری آن " خض" است به معنای " خیلی ضایع" و جالب است که در بیشتر موارد کاربردش باز در آن اشتباهاتی است عجیب. مثل اینکه میگویند " طرف خیلی خضه" غافل از آنکه خود کلمه " خض" حاوی کلمه " خیلی" هست و مثل شکر شیرین ، تاکیدش نا بجاست) ولی باز جالب است که تصدیقش در ذهن ، بر امری مثبت حکایت دارد و با لفظ ظاهری آن متفاوت . در اکثر قریب به اتفاق مورد استفاده این کلمه ، حکایت از یک زیبایی منحصر بفرد در مورد شیک پوشان و یا مه رویان است و یا حکایت از توان مالی خوب کسی. بگدریم از کلماتی که در وصف بیش از حد تناسب اندام زیبا رویان بکار میرود که از بکار بردنش در این سطور ، عذر اخلاقی و انسانی جاریست .

۳- پالایش زبان پارسی بهتر از پیرایش آنست . باید کلماتی را که احساس می کنیم بتوانیم برایش معادلی بسازیم که مفاهیم مصداقی درستی در تناسب کلمه با فهم آن به ذهن متبادر می کند را بکار ببریم. پیرایش معنای زدودن را در خود دارد و این همانست که روی ان حساسم چون ممکن است خارج کردن بعضی از کلمات ، غنای کلی یک زبان را بر هم بریزد.

۴- دقیقا به همان دلیل باید بر افزودن کلمات به این زبان زیبا حساس باشیم. منظورم کلمات خام و بدون نیاز و هدف مشخص. بعضی چنان غافلند که فکر می کنند اگر کم کم از زبان فارسی دوری گزینند و به زبان عربی رو بیاورند ، مقبول درگاه " دین" شده اند و جایگاهشان در بهشت است و چنان عنان از کف می دهند که صبح را با " صباح الخیر" می اغازند و شب را با " مع التحیه". اینان از آن طرف بام افتاده اند. از آن طرف هم عده ای دیگر چنان عداوتی با کلمات عربی پیدا کرده اند که سلام و صبح بخیر را با " درود سپاس تعویض کرده اند(جایگزین کردن این کلمات کاملا بی اشکال است منتها فشار و تعصب در بکارگیری شان به مقاصدی دیگر و آنگاه زبان را ملعبه قرار داذن ، بسی خطرناک است و این ، کار خردورزان نیست) و اتفاقا فرصت طلبانی که دقیقا مقاصد سیاسی دارند و از ماه پاره ها تبلیغ چنین داستانی ، متاسفانه به رنگ و ظاهر روشنفکران هم در آمده اند و بر این طبل تو خالی میکوبند که ممکن است گوش بسیاری را کر کند ولی چشم خردمندان را کور نخواهد کرد.

Persian Language in her historical events

۵- و اما یک استثناء . اصحاب هنر ، جزء لطایف و ظرائف خلقتند. زبانشان و فهمشان ، از مراتبی دگر برخوردار است بالاخص هنرمندان اهل شعر. واگویه های آنان گاه گداری کاملا متفاوت با معیار های زبانی ماست. پر است از رمز و راز و وارونگی و رو پوشی و استعارات. بشدت ایجاز گویند . گاهی بر یک واژه شان باید طومار نوشت. خودشان را بری میبینند از واگویی های روشنگرانه که اصلا نه کارشان اینست و نه طبعشان. بر این قسم ، اتفاقا بسیار خاموشند و زبان گفتاریشان گاه گداری تناقض آلودو راز آمیز. علتش بسیار روشن است. بر وادی هایی از ظرافت و شهود و کشف دست یافته اند که آنجا نه زبانی است نه گوشی. کامل سکوت است و درک مطلق. بعلت حجم معنوی بسیار بلند ، این " غلیان" احساسات ، سرریز هایی دارند که بسان شعر تجلی میکند. قطره ای از دریا های وجودشان. اگر بد فهمی یا نا فهمی در این خصوص رخ میدهد ، این نه بخاطر هجو گویی آنان است یا کم فهمی مستمعان ، نوع زبانشان متفاوت است و احتیاج به انکشاف. منتها یک تدکار لازم است و آن اینست که آن زبان مخصوص عرصه هنر است ، کاردبردش در عرصه های علوم دیگر کاملا مغالطه آمیز است و خطرناک. بر این امر میباید به جد متفطن بود.

در خاتمه دکر این نکته ضروری است که حسب نیاز فرهنگی و علمی و اجتماعی ، افزودن کلمات از طریق نظارت فرهیخته گان این فن ، کاری است ستودنی ولی ضابطه مند و پالایش کلمات موجود نیز با حفظ کلیت شیوایی و مفهومی زبانی آن ، امریست ماجور و مشکور.
این حقیر ، مرجح می داند که از حوزه های اجتماعی /خانوادگی در جهت حضانت و پاسداشت این زبان زیبا و آهنگین و پر معنا ، کار آغازیدن گیرد ، بالاخص در میان ایرانیان خارج از کشور که نسل بعدی آنان در غیر ایران زاده شده و تنها نقطه اتصال آن به ایران و ایرانی ، نه خون است و نه ژن بلکه زبان زیبای پارسی است (که این نگاه خونی / ژنی امریست تفرقه اور و تبعیض نژادانه و مطرود) .

این مرز و بوم جای دلیران است و کنام شیران اندیشمند و خردورز. از آرش بزرگ و رستم و سهراب تا شهیدان بخون خفته وطن و هنر و اندیشه که همگی برای سربلندی ایران و ایرانی از جانشان در این راه دریغ نکردند (تاکیدم بر محتوای زبان فارسی ، همان ملی-دینی است) ، و به تاسی و پیروی از این بزرگان ، ما هم باید پاس داران "فرهنگ زبانی " این مرز و بوم باشیم و بر رسالت و روشن بینی خود ، آگاه و بشدت نقد پذیر و نهراسیم از نقادی های منصفانه دیگران . چرا که آنان آینه های وجود ما هستند و انعکاس تمام نمای ما ،نه بد را خوب و نه خوب را بد نشان می دهند. حقیقت نمای هستند.

چنان کنیم که به شنیدن نام ایران و ایرانی ، در ذهن دیگران بزرگی و ادب و هنر و فرهنگ و مهر ورزی و همزیستی به ذهن متبادر گردد و لا غیر.

والله المستعان
محمد مهدی زهره وندی
۱۳۹۳/۱۱/۲۶ . آخرین بازبینی و ویرایش قبل از چاپ در شماره ۱۲ مجله اینترنتی تیراژه بتاریخ ۱۳۹۳/۱۲/۰۵ برابر با ۱۲ مارچ ۲۰۱۵